



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۱

مصادف با: ۲۷ جمادی الثانی ۱۴۳۳

جلسه: ۱۱۱

موضوع کلی: امتثال حکم

موضوع جزئی: نظریه حق الطاعة (دلیل - سابقه این نظریه)

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

بحث در اقسام حق الطاعة از دیدگاه شهید صدر بود، عرض کردیم به نظر ایشان مولویت و حق الطاعة بر سه قسم است، قسم اول را که عبارت از مولویت ذاتیه بود در جلسه گذشته توضیح دادیم و گفتیم این مولویت برای خداوند تبارک و تعالی ثابت است و تابع جعل و اعتبار نیست، ملاک این مولویت هم از دید عقل خالقیت و مالکیت خداوند متعال نسبت به انسانها است نه مسئله شکر منعم.

قسم دوم: مولویت مجعوله از قبل مولای حقیقی

این مولویت برای نبی و ولی ثابت است؛ یعنی در واقع از ناحیه خداوند متعال این مولویت برای بعضی از انسانها که واجد صلاحیت‌های لازم هستند؛ یعنی انبیاء و اولیاء و جانشینان اولیاء و هر کسی که خداوند برای او ولایتی ثابت کند مثل ولایت پدر بر فرزند جعل شده و از جهت سعه و ضیق تابع جعل خداوند متعال است؛ یعنی محدوده این نحو از مولویت را خداوند تبارک و تعالی تعیین می‌کند.

قسم سوم: مولویت مجعوله از قبل عقلاء

این مولویت توسط عقلاء و با توافق خود عقلاء برای خودشان جعل می‌شود، در امور مختلف اجتماعی این مسئله وجود دارد که عقلاء مولویتی را به اشخاص یا نهادهایی اعطاء می‌کنند که بعد از اعطاء این مولویت توسط عقلاء به شخص یا نهادی، دستورات و اوامر آنها نافذ می‌شود و خود عقلاء می‌پذیرند که به اوامر و دستورات آن اشخاص و نهادها گردن بنهند و تا زمانی که این مولویت از ناحیه عقلاء اعطاء نشود نفوذ دستورات و اوامر معنی ندارد چون همان طور که سابقاً هم گفتیم اساساً دستور و امر کسی نافذ است که مولی باشد، شهید صدر فرمودند امتثال امر و دستور کسی که مولویت ندارد اصلاً از دید عقل لازم نیست، کسی که مولویت ندارد اوامر او نافذ نیست و کسی به آنها اهمیتی نمی‌دهد اما همین که این مولویت ایجاد می‌شود از دید عقل امتثال امر مولی لازم می‌شود، حال این مولویت را گاهی از اوقات خود عقلاء برای خودشان و برای بعضی از افراد با یک شرائط و ویژگی‌هایی ثابت می‌کنند یا این مولویت را به یک شخص اعطاء می‌کنند مثل عموم ریاست‌هایی که امروزه در جوامع مختلف جریان دارد که از همین قبیل است؛ یعنی عقلاء یک مولویتی را ایجاد می‌کنند و همه را در این محدوده موظف می‌کنند که به آن اوامر و دستورات عمل کنند و بر مخالفت دستورات و اوامر آن اشخاص مجازات در نظر می‌گیرند، عقل هم وقتی می‌بیند مولویتی ایجاد شد امتثال اوامر مولی را لازم می‌داند. البته حدود

این مولویت تابع اتفاق و توافق عقلاء و تابع مقدار جعل است که چه مقدار اختیارات به اشخاص یا نهادها بدهند و مولویت آنها را در چه مواردی ثابت کنند.

شهید صدر بعد از ذکر اقسام مولویت و حق الطاعة می‌فرماید در مواردی که انسان به اراده و دستور مولی یقین دارد قطعاً مولویت مولی ثابت است؛ چون قدر متیقن از حدود مولویت ذاتی همین مورد است؛ چون اساساً معقول نیست که وقتی درجه کشف از حکم مولی به حد کمال می‌رسد مولویت او مرتفع شود؛ یعنی وقتی انسان یقین دارد به موردی که دستور مولی است این مورد قدر متیقن از مسئله مولویت و لزوم امتثال است و جای شبهه و تردید نیست و معنی ندارد در جایی که درجه کشف پایین می‌آید؛ یعنی تکلیف مظنون یا مشکوک یا موهوم باشد بگوییم مولویت ثابت است لکن در مواردی که انسان قطع و یقین دارد مولویت ثابت نباشد چون قدر متیقن از مولویت مولی نسبت به مواردی است که انسان یقین به اراده و دستور مولی دارد. ایشان در ادامه می‌فرماید ما علاوه بر قدر متیقن از مولویت ذاتی که موارد قطعی باشد این مولویت را در موارد ظن و شک و وهم هم ثابت می‌دانیم بر خلاف مشهور.

قسم دوم هم تابع مولویت قسم اول است؛ چون مجعول از ناحیه مولای حقیقی است یعنی از جهت اصل جعل، مقدار جعل و محدوده نفوذ امر و دستور، تابع مولویت ذاتیه است ولی در قسم سوم؛ یعنی مولویت مجعوله از طرف عقلاء دائره مولویت توسعه ندارد و مولویت قسم سوم صرفاً تابع علم و یقین و وصول به مخاطبین است یعنی تکلیف واصل از دید عقل لزوم امتثال دارد و تکلیف غیر واصل و غیر یقینی در مولویت‌های عقلائیه از دید عقل لازم الامتثال نیست. بر همین اساس هم ایشان به مشهور اشکال کردند که شما مولویت ذاتیه را به مولویت‌های عقلائیه قیاس کردید و به همین جهت هم اشتباه تفکیک بین مولویت و حجیت را مرتکب شدید در حالی که قیاس این مولویت به مولویت عقلائیه قیاس مع الفارق است زیرا فرق‌های مهمی بین مولویت ذاتیه و مولویت مجعول از طرف عقلاء وجود دارد از جمله:

فرق اول: مولویت ذاتیه غیر قابل انفکاک است اما مولویت مجعول از طرف عقلاء قابل انفکاک است و عقلاء می‌توانند این نحو مولویت را به شخصی اعطاء کنند و سپس از او سلب کنند و به شخص دیگری واگذار کنند، پس مولویت‌های عقلائیه قابل انفکاک از شخص مورد نظر است اما مولویت ذاتیه قابل انفکاک از خداوند متعال نیست.

فرق دوم: مولویت ذاتیه هیچ محدودیتی ندارد لکن مولویت عقلائیه محدودیت دارد؛ چون خداوند متعال خالق و مالک انسان است لذا مولویت او مطلق است اما مولویت‌های عقلائیه مطلق نیست.

فرق سوم: مولویت ذاتیه قابل تفصیل و تبعیض نیست که در برخی موارد این مولویت ثابت باشد و در برخی موارد ثابت نباشد بخلاف مولویت عقلائیه که محدودیت دارد و می‌تواند در برخی موارد ثابت باشد و در برخی موارد ثابت نباشد. پس بین مولویت ذاتیه و مولویت عقلائیه تفاوت‌هایی وجود دارد لذا شهید صدر دامنه و دائره مولویت ذاتیه را به تکالیف غیر قطعی (تکالیف مظنونه و مشکوک و موهومه) هم توسعه می‌دهد و همه این تکالیف در دائره مولویت ذاتیه قرار می‌گیرند بخلاف مولویت معتبر از قبل عقلاء که فقط شامل تکالیف قطعی و یقینی می‌شود.

دلیل شهید صدر بر نظریه حق الطاعة:

از آنچه که تا بحال گفته شد معلوم می‌شود مهم‌ترین دلیل بر این نظریه عقل است. به نظر شهید صدر این مطلب که خداوند متعال دارای یک مولویت ذاتیه است که بر اساس آن، امتثال تکالیف قطعیه و محتمله لازم است از ادراکات عقل عملی است. اینکه این مطلب را در حوزه مدرکات عقل عملی قرار می‌دهند؛ معنایش این است که اثبات حق الطاعة و حق المولوية نیاز به دلیل ندارد. وقتی شما می‌گویید ظلم قبیح است و عدل حسن است دلیل شما این است که عقل عملی این را ادراک می‌کند و حسن عدل و قبح ظلم قضایایی هستند که در حوزه ادراکات عقل عملی هستند. منظور از عقل عملی هم همان ادراک بایدها و نبایدها است در مقابل عقل نظری که ادراک هست‌ها و نیست‌ها است، البته ما یک قسم عقل بیشتر نداریم ولی به اعتبار نوع مدرکاتش به عقل عملی و عقل نظری تقسیم می‌شود، حال اگر ادعا شد که خداوند متعال دارای یک مولویت ذاتیه‌ای است که اقتضاء می‌کند تکالیف قطعیه و محتمله او لازم الإمتثال باشد و ادعا شد که این از ادراکات عقل عملی است در این صورت اثبات این نظریه دلیل نمی‌خواهد و خود اینکه از ادراکات عقل عملی است از مهم‌ترین استدلال‌ات است؛ یعنی امری است که وجدانی و از بدیهیات عقلیه است و وجه آن هم این است که وقتی خداوند متعال خالق انسان است و به تبع خالقیت، مالک انسان محسوب می‌شود لذا یک مولویت ذاتیه نسبت به بندگان دارد و در این فرض که خداوند متعال مولای حقیقی انسان تلقی می‌شود عقل می‌گوید هر جا احتمال تکلیفی از ناحیه این مولای حقیقی داده شود انسان باید آن را امتثال کند. پس نظریه حق الطاعة هم مثل سایر احکامی که از بدیهیات عقلیه هستند از بدیهیات عقلیه محسوب می‌شود و محتاج استدلال و برهان دیگری نیست.^۱

سابقه مسلک حق الطاعة از نظر شهید صدر

شهید صدر تلاش می‌کند برای این نظریه و مسلک سابقه‌ای در بین کلام قدماء پیدا کند و بگوید ریشه این سخن در کتب اصحاب و بزرگان قوم وجود دارد.^۲ ایشان به کلمات بزرگانی مثل شیخ طوسی استناد می‌کند و می‌گوید آنچه که از کلمات شیخ طوسی استفاده می‌شود این است که ایشان هم به این مسلک معتقد بوده است ولو نام حق مولویت یا حق الطاعة در کتب قدماء وجود ندارد؛ چون اصطلاحات به مرور و در طی ایام شکل گرفته و اختراع شده و جای خودش را در کتب باز کرده اما فارغ از اصطلاحاتی که در دوره‌های مختلف ایجاد شده اصل این نظریه را می‌توان در کلمات قدماء مشاهده کرد، ایشان به یک نزاع قدیمی بین قدماء از اصولیین اشاره می‌کند که نزاع این بوده که آیا قاعده اولیه یا اصل اولی در اشیاء، حظر است یا اباحه؟ نزاع این بود که در مواردی که ما نمی‌توانیم حسن و قبح چیزی را درک کنیم یا در مورد چیزی که ما نمی‌دانیم اقتضای حُسن یا قبح را دارد بعضی از بزرگان در مقام فتوا قائل به اصالة الحظر شده و بعضی دیگر ولو اینکه در مقام فتوا توقف کرده‌اند اما در مقام عمل معتقد به احتیاط شده‌اند؛ مثلاً در مورد چیزی که نمی‌دانیم ارتکاب آن جایز است

۱. دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة، جزء ۲، ص ۳۳.

۲. مباحث الاصول، ج ۳، ص ۳۲۸.

یا خیر عده‌ای قائل به اصالة‌الحظر شده و می‌گویند اصل اولی در اشیاء این است که ما اجتناب و احتیاط کنیم؛ یعنی ما نمی‌توانیم چیزی را مرتکب شویم مگر اینکه دلیل بر حلیت و جواز آن داشته باشیم اما اگر گفتیم اصل اولی در اشیاء ترخیص است معنایش این است که هر چیزی تا زمانی که دلیل بر منع و حرمت آن نیامده ارتکاب برای ما اشکالی ندارد. پس به نظر شهید صدر هم کسانی که قائل به این شده‌اند که اصل اولی در اشیاء حظر است و هم آنهایی که فتوا نداده‌اند لکن در مقام عمل گفته‌اند باید احتیاط و اجتناب کرد مسلک حق‌الطاعة و مولویت خداوند متعال را پذیرفته‌اند؛ چون کسانی که قائل به اصالة‌الحظر شده‌اند مسلماً نمی‌توانند مولویت را فقط نسبت به تکالیف قطعیه پذیرفته باشند و نسبت به تکالیف محتمله انکار کنند؛ زیرا اساساً اصالة‌الحظر در جایی جریان پیدا می‌کند که ما احتمال ممنوعیت آن را توسط شارع بدیم و خود این ما را ارشاد می‌کند به اینکه مولویت خداوند متعال نسبت به تکالیف محتمله هم جاری است؛ چون خود این نزاع که اصل اولی حظر است یا اباحه بدین معنی است که در مورد چیزی که ما شک داریم اقتضای حُسن یا قبح را دارد آیا باید اصالة‌الحظر را جاری کنیم یا اصالة‌الاباحه؟ پس همه چیز دائر مدار شک و تردید و احتمال است و چون احتمال قبح در آن داده می‌شود می‌گویند اصالة‌الحظر مقتضی اجتناب است و این همان حکم عقل به لزوم امتثال در تکالیف محتمله است؛ یعنی قائلین به اصالة‌الحظر می‌گویند در جایی که انسان احتمال قبح عمل را می‌دهد باید از ارتکاب آن اجتناب کند. کسانی هم که در مقام فتوا توقف کرده‌اند ولی در مقام عمل احتیاط کرده‌اند در واقع وظیفه عملی را حظر می‌دانند؛ یعنی به نظر آنها اگر یقین داشته باشیم چیزی ممنوع است آن را باید ترک کنیم همین طور اگر نسبت به چیزی تردید داریم ممنوع است یا خیر در مقام عمل باید از ارتکاب آن اجتناب کنیم.

پس به نظر شهید صدر هر دو گروه معترفند به اینکه بالاخره وظیفه عملیه مکلفین نسبت به چیزهایی که تردید دارند آیا ممنوع است یا خیر این است که باید از ارتکاب آنها اجتناب کنند و این چیزی غیر از مسلک حق‌الطاعة نیست؛ چون مسلک حق‌الطاعة هم می‌گوید از دید عقل امتثال تکالیف محتمله هم مثل تکالیف قطعیه لازم است و این نزاع هم که تبیین شد منطبق بر نظریه حق‌الطاعة است لذا شهید صدر معتقد است مسلک حق‌الطاعة ریشه در کلمات قدماء دارد و آنها هم به نوعی به این مسلک معتقد بوده‌اند اگر چه تعبیر و اصطلاح حق‌الطاعة را در کلمات خودشان بکار نبرده‌اند.^۱

«والحمد لله رب العالمین»

۱. مباحث الاصول، ج ۴، ص ۱۸۵.